



نقش قاعده ضرورت و اضطرار در مشروعیت سلب مالکیت توسط دولت

پدیدآورنده (ها) : فرزانه، عبدالحمید

فقه و اصول :: نشریه فقه و تاریخ تمدن :: بهار ۱۳۹۱، سال نهم - شماره ۱ (علمی-پژوهشی/ISC)

صفحات : از ۹ تا ۳۲

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1100378>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۴/۰۸/۱۸

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- تأثیر مصلحت عمومی در سلب مالکیت توسط دولت از نظر فقه و حقوق اسلامی
- بررسی پاره از قوانین و مقررات محدود کننده مالکیت اشخاص
- تأمین حقوق مالکانه واقع در محدوده اجرای طرح های عمومی
- ضرورت دفاع از اموال خصوصی در برابر اخذ آنها از سوی دولت برای نفع عمومی (همراه با مطالعه تطبیقی)
- رویکرد فقهای شورای نگهبان در زمینه ی رویارویی مالکیت خصوصی و منفعت عمومی؛ مطالعه ی رویه های
- جایگاه حقوق تأمین اجتماعی در نظام حقوقی
- بررسی فقهی و حقوقی حمایت از مالکیت اراضی در برابر حاکمیت دولت
- قاعده ی "لاضرر" و جایگاه آن در بحث سلب مالکیت توسط دولت
- تشیع و ادوار اندیشه ی سیاسی - در باب فراز و فرودهای اندیشه ی سیاسی شیعه از پیدایش تا حال
- دین و سیاست: نقد نظریه تفکیک دین و سیاست
- پرداخت کارانه مبتنی بر عملکرد در بیمارستان شهید هاشمی نژاد تهران
- آشنازدایی از گل و مرغ؛ نمایش آثار شیرین شاهرودی در گالری سین

عناوین مشابه

- قاعده ی "لاضرر" و جایگاه آن در بحث سلب مالکیت توسط دولت
- نقش، آثار و حدود منفعت عمومی در سلب مالکیت توسط دولت در حقوق ایران و انگلیس
- تأثیر مصلحت عمومی در سلب مالکیت توسط دولت از نظر فقه و حقوق اسلامی
- مبانی سلب مالکیت اراضی و املاک توسط دولت و نهادهای وابسته به آن در حقوق ایران و فقه امامیه
- تأثیر متغیرهای شرکتی و نقش تعدیل کننده مالکیت دولت بر ساختار سرمایه در بورس اوراق بهادار تهران
- نقش قاعده «احسان» در نفی و ایجاب مسؤولیت مدنی دولت
- نقش مصلحت و ضرورت در ترجیح مالکیت نوعی اجتماعی بر مالکیت شخصی
- رعایت موافقتنامه های چندجانبه زیست محیطی توسط دولت ها و نقش تبادل اطلاعات در آن
- کاربرست قاعده ضرورت و اضطرار در درمان بیمار توسط پزشک نامحرم
- قاعده استثنا و پارادوکس مشروعیت شورش در دولت هخامنشی

عبدالحمید فرزانه*

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز

نقش قاعده ضرورت و اضطرار در مشروعیت سلب مالکیت توسط دولت

چکیده

هرچند سیره مبارک پیامبر اکرم (ص) و دیگر معصومین (علیهم السلام) در مقام عمل و اجرا، بهترین دلیل بر مجاز بودن دولت بر حق اسلامی به سلب مالکیت در صورت لزوم است لکن قواعد متقن و مستحکمی در عرصه فقه و حقوق اسلامی وجود دارد که با برخورداری از پشتوانه‌های استوار شرعی در آیات و روایات، مستندات استواری در این زمینه می‌باشند. یکی از مبانی شرعی که به دولت اسلامی اجازه می‌دهد در صورت ضرورت به سلب مالکیت افراد دست یازد قاعده فقهی "الضرورات تبیح المحظورات" و "رفع ما اضطراراً" است. از آنجا که این قواعد مسلم فقهی، کاربرد بسیار وسیعی داشته و فقها در موارد گوناگون به آنها استناد کرده‌اند و در بحث سلب مالکیت توسط دولت نیز یکی از مبانی شرعی این اقدام حکومتی می‌باشند در این جستار ابتدا به مفهوم شناسی آنها پرداخته و سپس مستندات شرعی هر یک را مورد بررسی قرار داده‌ایم. نتایج به دست آمده در این مقاله بیانگر این است که طبق مفاد قاعده ضرورت و اضطرار در مواقع ضروری همچون زمان بروز حوادث غیرمترقبه یا

جنگ و درگیری با دشمنان یا هر وضعیت اضطراری دیگری دولت اسلامی مجاز است در راستای رفع ضرورت و دفع اضطرار پیش آمده حریم مالکیت خصوصی افراد را نادیده گرفته و به سلب آن اقدام نماید. زیرا طبق قواعد مزبور در وضعیت اضطراری و ضروری محظورات و ممنوعات برای اشخاص مباح می شود تا چه برسد به دولت مشروع دینی که مسؤول اجرای عدالت در جامعه و متولی خدمات رسانی به مردم است.

واژگان کلیدی:

قاعده ضرورت و اضطرار، سلب مالکیت، دولت، مشروعیت



مقدمه

مادی - معنوی بودن ساختار وجودی انسان و گریزناپذیری شکل گیری نیازهایی از این سنخ در این مخلوق الهی از یک سو و گرایش درونی و فطری بشر به زندگی اجتماعی از سوی دیگر و نیز علاقه ی ذاتی و غریزی آدمیان به مالکیت بر دست آوردها و اشیایی که احتیاجات آنها را در زمینه ی خوراک و پوشاک و مسکن و... برطرف می سازد باعث شده است تا انسان ها از دیرباز اصل مالکیت را به رسمیت بشناسد.

ادیان آسمانی، از جمله شریعت اسلام به عنوان آخرین دین الهی نیز محترم بودن مالکیت خصوصی را امضا و تأیید کرده است. شریعت محمدی (ص) نه فقط مردم را بر اموالشان مسلط دانسته و به آنها اختیار تصرفات گوناگون در ملکشان را داده، بلکه دخالت دیگران در ملک اشخاص را جز با رضایت کامل آنها ممنوع ساخته است. با این حال از آنجا که دولت اسلامی متولی اداره امور جامعه و مسؤول انجام خدمات عمومی و اجرای عدالت در جامعه می باشد در برخی از مواقع مجاز به سلب مالکیت از افراد است. از نظر آموزه های دینی، مجوزهای شرعی بسیاری برای انجام چنین اقدامی از سوی دولت مشروع وجود دارد که در این جستار به روش توصیفی تحلیلی یکی از مهم ترین مبانی شرعی سلب مالکیت یعنی قاعده ی ضرورت و اضطرار بررسی و نقش آنها را در مشروعیت این عمل حکومتی بیان خواهد شد.

لازم به یادآوری است که گرچه فقیهان بزرگ و برخی از حقوق دانان سترگ اسلامی پیش از این در مورد این قواعد فقهی، مباحث ارزشمندی مطرح ساخته و آنها را مورد بررسی عالمانه قرار داده اند، لکن در این مقاله، علاوه بر مفهوم شناسی و تجزیه و تحلیل مستندات شرعی قواعد مزبور، جایگاه و نقش آنها در مشروعیت سلب مالکیت توسط دولت نیز تبیین خواهد گشت.

۱- مفهوم شناسی واژگان

به منظور تبیین درست مفهوم قاعده ضرورت و اضطرار، لازم است ابتدا واژگان به کار رفته در آنها معنی شود تا هنگام کاربردها در استدلال‌های فقهی حقوقی معنایی حقیقی آنها مورد توجه قرار گیرد.

کلماتی که در ارتباط با این دو قاعده نیاز به تبیین و مفهوم شناسی دارد عبارت است از ضرورت، اضطرار، اباحه، محظورات و رفع که در زیر معانی لغوی و اصطلاحی هر کدام را جداگانه بیان خواهیم کرد:

۱-۱- ضرورت

ضرورت در لغت به معنی نیازمندی، تنگدستی و ناچاری است (الیاس، ۱۳۵۸، ۳۹۱) و صاحب "القاموس الفقهی" هم آن را سختی و حاجتی که گریزی از آن نیست معنا کرده است (سعدی، ۱۴۰۸، ۲۲۳).

فقه‌های بزرگ نیز چنین برداشتی از ضرورت داشته و آن را به معنی هر عملی دانسته‌اند که تخلص و رها شدن از آن امکان‌پذیر نیست (سیدمرتضی، ۱۴۰۵، ۲۷۵/۲). از نظر صاحب ترمینولوژی حقوق هم، ضرورت در اصطلاح فقه "عذری است که به موجب آن ارتکاب پاره‌ای از امور ممنوعه مجاز است مانند کسی که گرسنه و در شرف هلاک است می‌تواند از مال غیر بدون اذن او به قدر سدجوع بردارد و بعد عوضش را بدهد" (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ۴۱۶).

۱-۲- اضطرار

اضطرار مصدر باب افتعال از ریشه‌ی "ضَرَّ" یا "ضُرَّ" به معنی تنگدستی و سختی و فقر گرفته شده و مفهوم آن، ناچاری، درماندگی و احتیاج است. چنان‌که ابن منظور آن را به "نیازمند چیزی شدن" معنا کرده است (ابن منظور، ۱۴۰۵، زیر واژه).

فقه‌ها نیز تعریف نسبتاً مشابه با معنای لغوی "اضطرار" لکن با عبارت‌های گوناگون ارائه کرده‌اند که تمام آنها به یک معنی مشترک بازگشت می‌کند. به طور مثال مرحوم مقدس اردبیلی، هنگام تفسیر آیاتی که حاوی کلمات هم خانواده با این اصطلاح است،

می‌نویسد: "اضطرار چیزی است که صبر کردن بر آن ممکن نباشد؛ مثل گرسنگی" (زبدۃ البیان، بی‌تا، ۲۶۳).

علامه‌ی حلی هم فردی را "مضطر" می‌داند که ترس تلف یا مرض یا ضعف منتهی به عقب افتادن از همراهان یا ضعف از سوار شدن مظنون به تلف او در میان باشد. وی می‌نویسد: "برای مضطر خوردن هر حرامی مباح است. به غیر از چیزی که ریختن خون بی‌گناهی در آن نهفته باشد" (التحریر، بی‌تا، ۶۴۴/۴).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در این تعاریف، تفاوتی میان ضرورت و اضطرار دیده نمی‌شود؛ هرچند آثار و احکام این دو یکی هستند ولی از نظر فرایند پیدایش و تحقق عملی با هم متفاوتند، زیرا ضرورت اعم از اضطرار است و بین آنها رابطه عموم و خصوص من وجه برقرار می‌باشد. چرا که هر اضطراری به خاطر این که فرد در آن به سختی و ناچاری می‌افتد در حالت ضروری قرار می‌گیرد. لکن وقتی همین ناچاری به واسطه دخالت و ظلم شخص یا اشخاص دیگری پدید آید اصطلاحاً آن را اکراه می‌نامند.

بنابراین می‌توان گفت: تعاریف ارائه شده از اضطرار در بالا، مانع اغیار نیست و شامل اکراه نیز می‌شود در حالی که در اکراه همواره نیروی ظالمانه‌ای فرد را تحت فشار قرار می‌دهد ولی در اضطرار، موقعیت خود فرد منتهی به چنین وضع ناخواسته‌ای می‌گردد (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۰/۶). بنابراین مرحوم محمدجواد مغنیه ضمن بیان این تفاوت اساسی، یادآور شده که به همین دلیل بیع مضطر صحیح و بیع مکره باطل است دیگری در آن دخالت دارد (مغنیه، ۱۴۲۱، ۶۹/۳).

۱-۳- اباحه

اباحه از ریشه "بوح" به معنی افشای راز، اجازه دادن و حلال شمردن است (الیاس، ۱۳۵۸، ۸۰؛ ابن منظور، ۱۴۰۵، ۴۶۶/۲). از این رو وقتی چیزی را مباح می‌نامند منظور این است که ممنوع نیست (ابوالحسن، ۱۴۰۴، ۳۱۵/۱). و در اصطلاح فقه و حقوق به معنی اجازه تملک یا ارتکاب فعل یا مصرف و اخذ چیزی است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ۱).

فقها احکام تکلیفی شرع را به پنج دسته تقسیم می‌کنند که شامل وجوب، حرمت، ندب و کراهت و اباحه می‌شود و منظور از اباحه، حکمی است که نه از طرف مثبت

رجحانی دارد که انجام آن بهتر یا لازم باشد و نه از طرف منفی تا ترک آن لازم یا اولی شود.

۱-۴- محظورات

محظورات از نظر لغت جمع محذور، اسم مفعول از ریشه "حظر" و به معنای ممنوع و حرام بودن و غیر مشروع است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۱۹۷/۳؛ ابن منظور، ۱۴۰۵، ۲۰۲/۴؛ جوهری، ۱۴۰۷، ۶۴۳/۲)؛ چنان که خدای بلند مرتبه فرمود: "عطای پروردگارت هرگز از کسی منع نشده است" (اسراء/۲۰). بنابراین محذور بودن ضد اباحه و مجاز بودن است و منظور از محظورات تمام چیزهایی است که شارع مقدس آنها را در حالت عادی برای بندگان ممنوع و غیرمجاز ساخته است.

در حدیث نبوی شریف آمده است: هر فردی خود را اجازه دهد در واقع رزق و روزی را برای خود ممنوع کرده است^۱ (طریحی، ۱۴۱۶، ۲۷۳/۳).

۱-۵- رفع

از نظر لغت شناسایی واژه "رفع" دارای معانی گوناگون از جمله بالا بردن، عزت بخشیدن، برداشتن می باشد. لسان العرب آن را ضد وضع (ابن منظور، ۱۴۰۵، ۱۲۹/۸؛ جوهری، ۱۴۰۷، ۱۲۲/۳) و معجم مقاییس اللغة، آن را چیزی که خلاف وضع معنا کرده (ابوالحسن، ۱۴۰۴، ۴۲۳/۲) و صاحب لغت نامه "العین" گفته است که "رفع، نقیض خفض و پستی می باشد (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۱۲۵/۲). لکن معنای مناسب بحث ما همان "برداشتن" و ضد قرار دادن و وضع است. چنان که طریحی در مجمع البحرین برای بیان این مفهوم از حدیث مشهور "رفع" از پیامبر گرامی اسلام (ص) استفاده کرده است^۲ و می گوید منظور حدیث این است که قلم برای نوشتن گناه کودک و دیوانه و خواب قرار داده نشده است و معنای این حدیث جز این نیست که اینان تکلیفی ندارند، بنابراین مؤاخذه و بازخواست نیز نخواهند شد (۳۳۷/۴، ۱۴۱۶) از نظر عرفی نیز کلمه "رفع" در موردی به کار می رود که

۱. «من آجر نفسه فقد اخطر على نفسه الرزق»

۲. «رفع القلم عن الثلاثة: عن الصبي حتى يبلغ، والنائم حتى يستيقظ، والمجنون حتى يفیق»

بخواهند چیزی را بردارند که وجود داشته و اقتضای باقی ماندن هم داشته باشد و از طرفی طبق نظر بیشتر اصولیون، شارع مقدس هم همین معنای عرفی را مورد لحاظ قرار داده است (محقق داماد، ۱۳۸۹، ۱۳۲/۴).

۲- مفهوم شناسی عبارت‌های قاعده ضرورت و اضطرار

جمله‌های "الضرورات تبیح المحظورات"، "رفع ما اضطررو" و "کل حرام مضطر الیه، فهو حلال" (فقه اهل بیت (ع)، ۱۵۲/۹) عبارت اصلی این قاعده‌ی فقهی هستند که اینک با توجه به تبیین معنای واژگان تشکیل دهنده‌ی آنها، مفهوم شناسی کلی این دو جمله اقدام می‌نماییم.

همان‌گونه که در آغاز بحث از این قاعده یادآوری شد، عبارت "الضرورات تبیح المحظورات" جزو نصوص شرعی نیست و از مفهوم آیات و روایاتی که مکلفان را در هنگام ضرورت و ناچاری مجاز به ترک واجب و یا ارتکاب حرام دانسته‌اند اصطیاد گردیده است فقهای عظام در مورد اینکه طبق قاعده‌ی ضرورت و مستندات شرعی آن چه چیزی رفع می‌گردد نظرهای گوناگونی دارند که در این جا برخی از آنها را به طور مختصر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

معنای روان جمله این است که هنگام پیدایش ضرورت‌ها و ناگزیری‌ها چیزهایی که در حالت معمولی ممنوع و حرام بوده‌اند مباح و مجاز می‌گردند. به طور مثال شارح اصول کافی در باب پوشاندن سر و صورت در حال احرام می‌نویسد: "اگر ضرورت ایجاب کند اشکالی ندارد زیرا هنگام ضرورت، چیزهای حرام مباح می‌شوند" (مازندرانی، ۱۴۲۵، ۳۱/۵).

شهید اول (ره) نیز با برداشت چنین مفهومی از قاعده مزبور، نمونه‌ی آن را جواز کشتن زنان و کودکان کافر یا مسلمانی می‌داند که دشمن از آنها به عنوان سپر دفاعی خود در جنگ با مسلمانان قرار داده است (القواعد و الفوائد، ۱۳۹۹، ۲۸۷/۱).

مرحوم آقا ضیاءالدین عراقی بابیان چنین معنایی از عبارت "الضرورات تبیح المحظورات" می‌فرماید: "با توجه به همین قاعده، خوردن میته در صورت واقع شدن در مخمسه و ناچاری و فروبردن لقمه گیر کرده در گلو به وسیله‌ی شراب در حالت ناگزیری به وسیله شراب جایز می‌باشد" (قاعده لاضرر، ۱۴۱۸، ۲۸).

با توجه به معنای قابل برداشت از ضرورت، می‌توان گفت ایراد برخی از نویسندگان به کاربرد این اصطلاح در ماده ۲۲ قانون معادن مبنی بر اینکه مفاد ماده قانونی مزبور ضرورت را نمی‌رساند (وطنی، ۱۳۸۶، ۱)، وارد نیست زیرا با دقت در مفاد این ماده از قانون معادن می‌توان دریافت که واقعاً حفظ مصالح و منافع جامع در برابر دست‌اندازی‌های بخش خصوصی یکی از ضروریاتی است که اگر دولت برای حفظ این معادن، از بهره برداران خصوصی ممانعت به عمل آورد خلاف شرعی مرتکب نشده است! از حدیث شریف نبوی (ص) برگرفته شده است که فرمود: "از امت من مسؤولیت نه چیز برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه به آن اکراه می‌شوند، آنچه در توانشان نیست، چیزی که نمی‌دانند، آنچه به آن مضطر می‌شوند، حسد، فال بد زدن، تفکر وسوسه آلود در آفرینش مادامی که بر زبان نیاورند" (شیخ صدوق، ۱۳۶۲، ۴۱۷).

با توجه به معنای لغوی و اصطلاحی واژگان عبارت "رفع ماضطرار" و محتوای حدیث ارزشمند نبوی (ص) می‌توان گفت: مفهوم قاعده‌ی اضطرار و فرمایش پیامبر گرامی (ص) در حدیث رفع، این است که حکم شرعی آنچه که یک مسلمان در هنگام اضطرار ناچار به انجام آن می‌شود برداشته می‌شود و برای مرتکب فعل حرام در چنین مواقعی گناه اخروی و کیفر دنیوی وجود نخواهد داشت. لکن در صورتی که اقدام اضطراری او منتهی به تلف و خسارت مالی نسبت به دیگری شده باشد طبق دیگر اصول و قواعد مسلم شرعی مانند "من اتلف مال الغير فهو له ضامن" باید جبران نماید. چنان‌که امام خمینی (ره) می‌فرماید:

"اگر کسی به خوردن مال دیگری برای سد رمق و حفظ جان‌ش اضطرار پیدا کند و صاحب مال هم حاضر باشد و خودش هم به آن غذا اضطرار داشته باشد واجب نیست که به شخص مضطر دیگری بذل نماید و اگر خودش به آن نیاز ضروری نداشته باشد باید به او بذل کند و اگر پول آن را خواست چنانچه مضطر داشته باشد باید بپردازد و در غیر این صورت به ذمه‌ی او خواهد بود... و اگر صاحب غذا حاضر نبود مضطر می‌تواند به مقدار سدرمق و ضرورت از مال او بخورد و بهای آن را به گردن بگیرد" (تحریر الوسیله، ۱۳۶۰، ۱۷۱/۲).

عبارت دیگری که برخی از فقها و محققان برای قاعده‌ی اضطرار به کار برده‌اند جمله‌ی "کل حرام مضطر الیه فهو حلال" می‌باشد که در واقع بیان دیگری از "رفع ماضطروا" می‌باشد و معنا و مفهوم آن این است که "در موارد اضطرار تکلیف از انسان

برداشته می‌شود. بنابراین اگر تشریح بدن مرده‌ی مسلمان حرام باشد، در حالت اضطرار حرمت آن برداشته می‌شود و جایز خواهد بود " (حرم پناهی، ۱۳۷۶، ۱۶۳).

از کاربردهای گسترده‌ی قاعده اضطرار توسط فقها و شیوه‌ی استدلال آنان به این قاعده، مسایل زیر به روشنی برمی‌آید: ۱- قاعده‌ی مزبور هم در شبهات موضوعی کاربرد دارد و هم در شبهات موضوعی، زیرا ملاک قاعده در هر دو مورد وجود دارد. ۲- این قاعده بر دیگر قواعد فقهی، حکومت دارد و با پیدا شدن اضطرار احکام قبلی رفع و انجام فعل برای مکلف مباح می‌گردد. امام خمینی (ره) در باب حکومت مفاد حدیث رفع بر ادله‌ی سایر احکام می‌فرماید: "اگرچه نسبت میان هر یک از ادله یا بیشتر عناوین حدیث رفع، عموم و خصوص من وجه است در عین حال نسبت سنجی نمی‌شود، زیرا حدیث رفع بر دیگر دلیل‌ها حاکم است" (انوارالهدایه، ۱۳۷۲، ۴۵/۲).

حاکمیت حدیث رفع و قاعده‌ی ضرورت بر دیگر ادله را می‌توان به روشنی در قطع نکردن دست دزد مواد غذایی در سال قحط مشاهده کرد زیرا با آنکه به نص صریح قرآن باید دست مرد و زن دزد را قطع کرد (مائده/۳۸) لکن چنانچه در قحط سالی و کمبود غذا باشد و دزد، مواد غذایی دزدیده باشد به حکم حدیث رفع، دستش قطع نمی‌شود. به هر حال نتیجه بررسی انجام گرفته در مورد این قاعده فقهی نشان می‌دهد که شارع از روی امتنان به هنگام وجود اضطرار، مکلفان را مجاز ساخته تا از احکام عادی و مسلم شرعی در حدّ ضرورت تخطی کنند و به خاطر نادیده گرفتن حکم شرع در این‌گونه موارد مؤاخذه نگردند.

۳- مستندات قاعده ضرورت و اضطرار

تمام ادله شرعی قابل قبول در فقه و حقوق اسلامی یعنی: کتاب و سنت و عقل و اجماع و سیره‌ی عقلا، مفاد این قاعده را تأیید می‌کنند که به طور مختصر به بیان مدارک و مستندات این قاعده می‌پردازیم:

الف- کتاب

هر چند آیات بسیاری در قرآن کریم وجود دارند که می‌توان از آنها به عنوان دلیل این قاعده استفاده کرد لکن به ذکر برخی از آنها اکتفا خواهیم کرد:

- جز این نیست که مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را هنگام کشتن نام غیر خدا بر آن خوانده شده بر شما حرام کرده است. هر کس به خوردن این‌ها ناچار شود در حالی که نه ستمکار و سرکش باشد و نه از حد گذرد، گناهی بر او نیست...^۱ (بقره/۱۷۳).

چنان‌که از نص صریح آیه بر می‌آید خداوند خوردن حرام را در حال اضطرار و ضرورت با دو شرط "عادی" و "باغی" نبودن مباح اعلام فرموده است که هر چند در روایات و تفاسیر معانی متفاوتی برای این دو واژه شده است به طور مثال در تفسیر صافی، حدیثی از امام صادق(ع) نقل کرده که فرمود: "باغی" کسی است که بر امام(ع) خروج کرده و "عادی" کسی است که قطع طریق و راهزنی می‌کند (فیض‌کاشانی، ۱۴۱۹، ۲۱۲/۱)، ولی تمام آنها مصداق سرکشی و تجاوز از حد می‌باشند.

- بر شما خوردن مردار، خون و گوشت خوک و... حرام شده است، پس هر کس به خوردن آنها ناچار گردد بی‌آنکه گرایش به گناه داشته باشد به راستی که خداوند آموزنده و مهربان است^۲ (مائده/۳).

- و شما را چه شده است که از آنچه نام خدا بر آن یاد شده نمی‌خورید و حال آنکه خداوند هر چه را بر شما حرام کرده است مگر آنچه که به خوردنش ناچار شوید برایتان به تفصیل بیان کرده است...^۳ (انعام/۱۱۹).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود این آیات صریحاً بیان می‌کنند که در حالت اضطرار حرمت چیزهایی که در حالت عادی حرام است برداشته می‌شود و این‌که رفع حرمت را محدود به موارد یاد شده در آیات، مخصوصاً دو آیه پیشین، بدانیم ایرادی ناوارد است، زیرا در این صورت باید مفاد همه آیاتی را که شأن نزول و مصداق خاصی داشته است، به همان موارد محدود بدانیم حال آنکه ثابت شده است که این‌گونه آیات دارای دلالتی عام و شامل نسبت به موضوعات مشابه نیز می‌باشد. از این رو امام خمینی(ره) می‌فرماید: "به راستی دلیل اضطرار عام است و شامل مال دیگران نیز می‌شود. دلیل اضطرار حرمت تصرف در مال غیر را برطرف می‌سازد" (مکاسب محرمه، ۱۳۸۱، ۱۴۵/۲).

۱. «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَيْزِرِ وَمَا أَهْلَ بِهِ لغيرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ...»

۲. «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَيْزِرِ وَ... فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرٍ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

۳. «وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَضَّلَ لَكُمْ مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرُّتُمْ إِلَيْهِ...»

ب- سنت

یکی دیگر از ادله قاعده ضرورت و اضطرار، و شاید مهم‌ترین و روشن‌ترین آنها، روایات و احادیث معصومین (علیهم السلام) می‌باشد که تعداد آنها نیز فراوان است اما در اینجا به بررسی برخی از آنها بسنده می‌گردد:

- امام صادق (ع) می‌فرماید که رسول خدا (ص) فرموده است: "از امت من نه چیز برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه از روی اکراه می‌شوند، آنچه را طاعت ندارند، چیزی که نمی‌دانند، چیزی که مورد اضطرار است، حسد، فال بد زدن، تفکر وسوسه آلود در آفرینش تا هنگامی که بر زبان جاری نگردد" (شیخ صدوق، ۱۳۶۲، ۴۱۷).

شاهد مثال در روایت عبارت "ما اضطروا الیه" است که طبق حدیث صحیح نبوی (ص) مسؤولیت و گناه چیزی که امت به آن اضطرار پیدا کنند برداشته شده و رفع گردیده است (ر.ک: نایینی، بی‌تا، ۱۶۹/۲؛ خویی، ۱۴۱۵، ۲۵۷/۲).

- امام کاظم (ع) می‌فرماید: "هیچ حرامی نیست مگر اینکه خداوند در صورت اضطرار آن را حلال کرده است" (حر عاملی، ۱۳۹۲، ۱۶/۶۹۰).

چنان‌که ملاحظه می‌شود دلالت این حدیث بر حجیت قاعده‌ی اضطرار تمام است و در اطلاق و عمومیت آن نیز تردیدی وجود ندارد. چرا که در عبارت "لیس شیء مما حرم الله..." "شیء" تکره در سیاق نفی است و عموم محرمات را در برمی‌گیرد.

- امام صادق (ع) فرمود: "هر کس به خوردن مردار، خون و گوشت خوک مضطر گردد و از آن نخورد تا بمیرد کافر است" (همو، همان، ۴۷۹/۱۶).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود دلالت این روایت در باب خوردنی‌ها روشن است و در مورد ارتکاب دیگر محرمات در حال اضطرار بالغای خصوصیت قابل استناد می‌باشد. از طرفی از اینکه امام (ع) می‌فرماید: "اگر مضطر از این چیزها در حال اضطرار نخورد و بمیرد کافر است" معلوم می‌شود که مفاد قاعده ضرورت، عزیمت است نه رخصت! یعنی مکلف در حالت اضطرار وظیفه دارد به این قاعده عمل کند نه اینکه مجاز می‌باشد.

- امام صادق (ع) در حدیثی طولانی پس از بیان این مطلب که تمام حلال و حرامه و واجبات و محرمات الهی براساس مصالح مفسدی است که در آنها وجود دارد، می‌فرماید: "خداوند آنچه را که به بندگان زیان می‌رساند می‌داند از این رو آنان را از آنها نهی کرده

و بر آنان حرام گردانیده و سپس همان‌ها را برای مضطر مباح ساخته است" (همو، ۱۳۹۲، ۳۷۷/۱۶).

دلالت این حدیث شریف بر قاعده نیاز به توضیح ندارد و حتی با الغای خصوصیت شامل ترک واجب در حالت اضطرار نیز می‌گردد، چرا که ترک واجب هم جزو حرام‌های خداوند می‌باشد.

ج- عقل

یکی از ادله‌ی اربعه و منابع چهارگانه‌ی فقه عقل سلیم است. بدون شک عقل حکم می‌کند که در موارد ضروری برای حفظ مصالح بزرگ‌تر می‌توان مصالح کوچک‌تر را نادیده گرفت و در حالت اضطرار حرامی را مرتکب و یا واجبی را ترک کرد. از طرفی با توجه به اینکه حجیت قاعده را از نظر کتاب و سنت ثابت کرده‌ایم از ملازمه‌ی بین عقل و شرع و اینکه هر چه شرع به آن حکم کند عقل هم به آن حکم می‌نماید استفاده کنیم. بر همین اساس برخی از محققین ضمن اشاره به کاربرد این قاعده در نظام‌های مختلف دنیا، حتی غیر مسلمانان، یادآور شده‌اند که "اضطرار قاعده‌ی عقلی است و خارج از ضوابط و مستندات شرعی، از سوی ملل و اقوام مختلف نیز مورد استناد قرار گرفته است" (محقق داماد، ۱۳۸۹، ۱۳۶/۴).

نکته‌ی دیگر در زمینه‌ی دلالت عقل بر حجیت قاعده‌ی ضرورت و اضطرار این است که مؤلف دانستن مضطر به انجام کاری که انجامش برای او مشکل و سخت است نوعی تکلیف مالایطاق می‌باشد که عقل آن را ناپسند می‌شمارد.

د- اجماع

هر چند گستره‌ی پذیرش و به کارگیری قاعده‌ی ضرورت در بین علمای دین و فقه‌های مذهب اهل بیت (علیهم السلام) در طول زمان به حدّی است که ادعای اجماعی بودن این قاعده بعید به نظر نمی‌رسد؛ لکن از آنجا که با توجه به نصوص شرعی فراوان در این زمینه چنین اجماعی، مدرکی خواهد بود و دیگر اعتباری نخواهد داشت. البته در مواردی همانند جواز شرب مسکر برای مضطر که همه‌ی فقها اتفاق نظر دارند می‌توان ادعای اجماع داشت (همو، همان‌جا).

ه- روش و سیره عقلا

چنان‌که می‌دانیم سیره‌ی عقلا در طول تاریخ بر این بوده و می‌باشد که در هنگام قانون‌گذاری و نوشتن دستورالعمل‌ها، در کنار لحاظ و نگارش احکام اصلی و کلی، تبصره‌هایی برای موارد استثنایی و اضطراری در نظر گرفته و چنانچه شخص از روی ناچاری و اضطرار از اصول کلی قانون تخطی کند او را سرزنش و مجازات نمی‌کنند. به طور مثال در ماده‌ی ۵۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ تأکید شده است، از طرفی با توجه به اینکه شارع خود از عقلا و حتی در رأس آن‌ها قرار دارد این شیوه را تأیید و امضا فرموده و با این اقدام آن را اعتبار بخشیده است. از این رو شیوه و سیره عقلا نیز در این مورد از حجیت برخوردار می‌باشد.

۴- ارتباط قاعده ضرورت با سلب مالکیت توسط دولت

با توجه به این‌که بحث محوری این جستار نقش قاعده "ضرورت" و "اضطرار" در مشروعیت سلب مالکیت توسط دولت اسلامی است در این بخش ابتدا بحثی کوتاه در مورد معنا و مفهوم سلب مالکیت مطرح و به دلایل اعطای چنین صلاحیتی به دولت اشاره می‌نماییم؛ سپس ارتباط و نقش قواعد مورد نظر را در مشروعیت سلب مالکیت توسط دولت تبیین و نمونه‌های مجاز چنین اقدامی را از سوی حاکمیت دینی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۴-۱- مفهوم شناسی سلب مالکیت

سلب مالکیت یک اصطلاح دو بخشی و مرکب است که برای فهم معنای دقیق آن لازم است ابتدا کلمه "سلب" را جداگانه مفهوم شناسی کرده و سپس آن را به همراه کلمه "مالکیت" معنا نماییم.

واژه "سلب" در لغت به معنی انتزاع کردن، ربودن و برداشتن قهرآمیز چیزی می‌باشد (طریحی، ۱۴۱۶، ۸۳/۲؛ سعدی، ۱۴۰۸، ۱۷۹/۱) که معنای اصطلاحی آن با برداشتن قهری بسیار همخوانی دارد و از آنجا که مالکیت را حقی دائمی دانسته‌اند که به موجب آن شخص می‌تواند در حدود قوانین تصرف در مالی را به خود اختصاص دهد و از تمام منافع آن

استفاده کند (کاتوزیان، ۱۳۸۸، اموال و مالکیت، ۱۱۰) و وقتی واژه سلب را با مفهومی که در بالا بیان شد به مالکیت اضافه کنیم اصطلاح مرکب "سلب مالکیت" به دست می‌آید که مقصود از آن، تملک بدون رضایت و قهری ملک کسی و محروم ساختن صاحب آن از اختیارات مالکانه خود نسبت به دارایی او می‌باشد.

بنابراین می‌توان گفت که سلب مالکیت به معنی خارج ساختن قهری ملک از مالکیت مالک و تملک اجباری آن می‌باشد و به نادیده گرفتن حق مالکانه صاحب مال می‌انجامد. بدیهی است که این اتفاق، چنانچه با مجوز قانونی باشد عملی مشروع و در غیر این صورت کاری خلاف شرع و غاصبانه به حساب خواهد آمد. به همین دلیل مواد ۳۰ و ۳۱ قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، ضمن بیان حقوق مالکانه مالک، نشان می‌دهد که فقط به حکم قانون ممکن است در برخی موارد صاحب مال از این حقوق محروم گردد (منصور، ۱۳۸۸، ۱۳۷).

۴-۲- ماهیت حقوقی سلب مالکیت

هرچند در بیشتر قوانین مربوط به تملک و سلب مالکیت، از عنوان‌هایی همچون "خرید"، "فروش" و "معامله" برای بیان این اقدام یکطرفه دولت در مورد اراضی و املاک شخصی مردم استفاده شده ولی واقعیت این است که نه تنها ماهیت حقوقی تملک با هیچ‌یک از مفاهیم مذکور یا دیگر عقود و ایقاعات رایج حقوقی همخوانی ندارد بلکه به تعبیر برخی از تحلیل‌گران حقوق اداری، آنچه به عنوان یک اصل در قراردادهای اداری این‌چنینی اعمال می‌گردد ممکن است در حقوق خصوصی، یک ضدقاعده محسوب شود (طباطبائی مؤتمنی، ۱۳۷۳، ۳۰۴).

بر این اساس ناچاریم به پیروی از اندیشمندان حقوق اداری، ماهیت حقوقی تملک را زیر دو عنوان "قرارداد اداری" و "عمل یک جانبه اداری" مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:

الف- قرارداد اداری

برخی قرارداد اداری را اصطلاح علمی ناظر به قراردادهایی دانسته‌اند که دست‌کم یک طرف آن اداره‌ای از ادارات عمومی باشد و برای تأمین پاره‌ای از خدمات عمومی و به

عنوان حقوق عمومی منعقد شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ۵۳۳) و برخی دیگر، قرارداد اداری را توافق اراده طرفین بر انجام امری واحد قلمداد کرده‌اند (انصاری، ۱۳۷۷، ۲۷) در صورتی که قوانین ناظر بر امر تملک به دستگاه‌های اجرایی اجازه می‌دهند هنگام نیاز به ملکی برای انجام خدمات عمومی، حتی بدون نظارت و توافق مالک به طور یک‌جانبه اقدام به تعیین و پرداخت بهای عادلانه نمایند و املاک را تصرف کنند (قانون نحوه خرید و تملک اراضی، ماده ۴).

بنابراین نمی‌توان ماهیت حقوقی تملک را در این فرض، قرارداد اداری تلقی کرد، زیرا اراده مالک در این گونه موارد کمترین دخالتی در تحقق این فرایند ندارد. اما زمانی که در مسیر تملک، رضایت صاحب ملک جلب و میزان بهای عادلانه املاک و سایر حقوق و خسارات وارده از طریق توافق میان دستگاه اجرایی با مالکان تعیین گردد تا حدی به مفهوم قرارداد اداری نزدیک می‌شود. شاید آنچه که باعث شده تا برخی از نویسندگان حقوق اداری خرید اجباری زمین از مردم برای طرح‌های دولتی را از مهم‌ترین مصادیق قراردادهای اداری بدانند (انصاری، ۱۳۷۷، ۳۷) همین شبهه باشد. در حالی که این اتفاق چندان هم که باید و شاید نشان از تراضی طرفین بر سر تملک اراضی مورد بحث نمی‌باشد بلکه توافق مالک یا مالکین در اینجا فقط برای تعیین بهای عادلانه و خسارات وارده صورت گرفته و اصل تملک خارج از اراده و رضایت آنها و به شکل یک‌طرفه انجام شده است.

ب- عمل یک‌جانبه اداری

از آنجا که بیشتر تصمیمات اداری یک‌جانبه، به صورت ایقاعاتی که ناظر بر وضع اشخاص معینی هستند صورت می‌گیرد آنها را ایقاع شخصی می‌نامند (همو، همان، ۲۷). تملک از این دیدگاه "عمل یک‌جانبه شخصی" به حساب می‌آید. ولی این بدان معنا نیست که صرف اراده دستگاه اجرایی منجر به تحقق تملک خواهد شد بلکه این اعمال اراده، مقید به رعایت شرایط و الزامات قانونی می‌باشد که رعایت نکردن آنها توسط مراجع عمومی، موجبات ابطال عملیات سلب مالکیت را فراهم خواهد آورد. زیرا همان‌گونه که برخی از محققان گفته‌اند: "ایقاعات مدنی در مرحله وقوع یکطرفی است اما در مرحله اجرا همانند عقود دو جانبه است و آثار آن منحصرأً محدود به ایقاع کننده نمی‌باشد. بنابراین اگر مفاد ایقاع ناظر بر ایجاد حق و تکلیف یک‌جانبه برای دیگران باشد

کفّه مقابل آن التزامی است که بر دوش ایجادکننده می‌ماند و گریزی از اجرای آن نیست“ (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ۱۸۸).

۴-۳- چرایی اعطای صلاحیت سلب مالکیت به دولت

یکی از تعاریف ارائه شده از مفهوم “دولت” عبارت از: “قدرت سازمان یافته حقوقی به منظور اجرای عدالت و انجام دادن خدمات عمومی است” (اباذری فومنی، ۱۳۷۷، ۵۰). بر این مبنا هر دولت و حکومتی، امانت‌دار و خدمت‌گزار مردم خویش می‌باشد، تا چه رسد به دولت اسلامی که در واقع امین خداوند و خادم امت محسوب شده و به گفته شهید سید محمد باقر صدر، مکلف به تأمین کامل وسائل زندگی عموم افراد جامعه و رفع مشکلات آنها می‌باشد (بی‌تا، ۲/۲۹۰).

با توجه به همین مطلب در این‌جا به نمونه‌هایی از سنت کرداری و گفتاری معصومان (علیهم السلام) در باب موظف بودن رهبری دینی و دولت اسلامی به انجام خدمات عمومی و رفع مشکلات مردم اشاره می‌نماییم:

- در حدیثی از امام جعفر صادق (ع) نقل شده است که رسول اکرم (ص) در یکی از گفتارهایش گفته است: “هرکس کشتزاری برجای نهد، محافظت از آن بر عهده من است و هرکس مدیون بمیرد ادای دینش وظیفه من است و هرکس مالی از خود برجای گذارد، در تصرف من قرار می‌گیرد.”

در نامه حضرت امیرالمؤمنین، علی (ع) که به والی مصر نوشته، آمده است که: “... خدا را در نظر آور، خدا را درباره طبقات پایین اجتماع، یعنی بینوایان و نیازمندیانی که چاره‌ای ندارند و تیره بختان و زمین‌گیران. زیرا در این طبقه هستند مردم قانع و مردمی که خیرشان به دیگران می‌رسد. تو باید برای خدا، حقی را که پروردگار به نفع آنان قرار داده و تو را مأمور استیفای آن ساخته، ادا کنی، باید مقداری از بیت المال را و قسمتی از غلات سرزمین‌های حکومت اسلام را در هر آبادی، ویژه آنان سازی. حق دور و نزدیک آنان مساوی است و حق هر یک از آنان را باید استیفا بنمایی. مبدا که طغیان و خودسری تو را از توجه به آنان بازدارد زیرا اگر حقشان را تضییع کنی، با این عذر بی‌ارزش که کارهای مهم و بسیار دیگری داشتم، معذور نخواهی بود. بنابراین مبدا هم و

کوشش خود را از آنان دریغ داری و مبادا در آنان از روی غرور و بی‌توجهی بنگری....“ (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

- امام موسی بن جعفر (ع) نیز در مقام شرح حقوق و تکالیف امام می‌فرماید: “امام وارث کسی است که وارث ندارد و مسؤول زندگی کسی است که در مانده و بی‌چیز است” (حر عاملی، ۱۳۹۲، ۵۲۴/۹).

- از موسی بن بکر منقول است که حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود: “هرکس از راه قانونی، در مقام کسب درآمدی باشد تا با آن خود و خانواده‌اش را اداره کند مانند شخصی است که در راه خدا جهاد نماید. اگر از عهده کسب برنیامد باید از خدا و پیغمبر (ص) (بیت المال) به اندازه قوت خانواده‌اش وام بگیرد. پس در این صورت اگر بمیرد و دینش را ادا نکرده باشد پرداخت آن برعهده امام است اگر امام از پرداخت دین خودداری کند، خود مسؤول آن می‌باشد. خداوند عزوجل می‌فرماید: صدقات مخصوص فقرا، مساکین و مأمورین وصول صدقات است و چنین کسی فقر، مسکین و وام‌دار می‌باشد” (همو، همان، ۲۱۲/۹).

همان‌گونه که به روشنی از روایات و احادیث بالا برمی‌آید، دولت اسلامی در حالت عادی متولی اجرای عدالت و اداره امور جامعه و رفع نیازها و مشکلات مردم باشد. بنابراین در مواقع ضروری و حالت‌های اضطراری هم به طریق اولی چنین مسؤولیتی را بر عهده دارد و برای انجام آن و رفع مشکلات و ضرورت‌های پیش آمده مسؤول می‌باشد و در صورت نیاز مجاز به سلب مالکیت از مالکان نیز خواهد بود. چرا که طبق آیات قرآن و احادیث معتبری که به عنوان مستندات قاعده‌ی ضرورت و اضطرار پیش‌تر در مورد آنها سخن گفتیم، تمام افراد در حالت‌های ضروری مجاز به نادیده گرفتن مالکیت دیگران برای خروج از حالت اضطرار پیش آمده می‌باشد (مغنیه، ۱۴۲۱، ۳۹۲).

بدیهی است در این گونه موارد دولت اسلامی برای سلب مالکیت جهت رفع اضطرار و حل مشکلات و بحرانها سزاوارتر خواهد بود. زیرا دخالت دولت در چنین زمانی، باعث جلوگیری از هرج و مرج احتمالی و تعدی و تجاوزات خواسته و ناخواسته‌ی مردم نسبت به یکدیگر خواهد شد و سبب می‌شود امور جامعه در مسیر طبیعی و منطقی خود جریان یابد. چنان‌که امیر المؤمنین علی (ع) در عهد نامه مالک اشتر به او فرمان می‌دهد

که به عنوان والی و فرماندار مصر با محترکان و گرانفروشان که زندگی را برای مردم سخت می‌گیرند به جدی برخورد نماید (ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۵۳)

۴-۴- نقش قاعده ضرورت و اضطرار در مشروعیت سلب مالکیت توسط دولت

روایات متعددی از سیره‌ی گفتاری و رفتاری معصومین(ع) در منابع معتبر دینی وجود دارد که نشان می‌دهد به طور معمول، رهبری دینی و دولت اسلامی موظف به خدمت رسانی به مردم و اجرای عدالت در جامعه می‌باشد. بدیهی است زمانی که اضطرار پیش می‌آید و امور در مجرای غیر عادی جریان یابد به طریق اولی این مسؤولیت دولت، دوچندان خواهد شد. چرا که نیاز جامعه و مردم به دخالت دولت و خدمت رسانی توسط دستگاه حکومتی بیشتر و در حد ضروریات فزونی می‌یابد و اگر دولت در این گونه موارد به میدان نیاید هرج و مرج و ستمگری جای عدالت و دادگری را خواهد گرفت. به طور مثال هنگامی که شارع مقدس طبق آیات و روایات اجازه می‌دهد فردی که در حالت اضطراری قرار گرفته و از گرسنگی در حال تلف شدن است حتی بدون رضایت صاحب غذا از مواد غذایی او استفاده نماید و چنانچه مالک آن مانع شد با او درگیر شود و به زور غذای او را به دست آورد و مصرف کند بدیهی است به طریق اولی به دولت اسلامی اجازه خواهد داد در این گونه موارد به سلب مالکیت از اشخاص دست‌یازیده و ضمن حفظ نظم و پیشگیری از اختلافات شخصی و درگیری‌های کنترل نشده‌ی افراد، مشکل را حل نماید.

از جمله نمونه‌های مجاز چنین سلب مالکیتی توسط دولت، سلب مالکیت از محترکان و اجبار آنها به عرضه و فروش کالاهایشان به قیمت عادلانه بازار است. زیرا هنگام قحطی و کمبود که مردم از نظر مواد غذایی و کالاهای اساسی در عسرو حرج و تنگنا قرار می‌گیرند. نمونه‌ی بارز ضرورت و اضطرار تحقق یافته و دولت مشروع به عنوان مسؤول اداره‌ی جامعه و اجرای عدالت مجاز خواهد بود اختیارات مالکانه افراد احتکار کننده را نادیده گرفته و کالای آنها را با قیمت مناسب، هرچند بر خلاف رضایت صاحبان آنها، در اختیار مردم بگذارند.

پیشینه چنین اقدامی و حتی به صورت شدیدتر در بین پیشوایان معصوم (ع) نیز وجود دارد که به آتش کشیده شدن انبار غله محترکان توسط امیرالمؤمنین علی (ع) یکی از آن موارد می باشد.

در کتاب "کنز العمال" آمده است هنگامی که امام علی (ع) پس از گذشتن از شط فرات با انبار گندمی مواجه شد که تاجری آن را احتکار کرده بود تا گران شود دستور داد آن را به آتش بکشند (متقی الهندی، ۱۴۱۳، ۱۰۲/۴).

۵- نمونه های سلب مالکیت به سبب اضطرار

در بسیاری از زمان ها، موقعیت های ضروری پیش می آید که دولت ناچار است قوانین و مقررات عادی را نادیده بگیرد و به سلب مالکیت افراد نسبت به ملکشان اقدام نماید. بدیهی است در چنین مواردی همان گونه که در بحث از مبانی و مستندات قاعده «ضرورت» و «اضطرار» به اثبات رساندیم بسیاری از محظورات، مباح می گردد. بر این اساس در زیر به نمونه هایی که دولت می تواند به اقتضای ضرورت و اضطرار دست به تملک اموال دیگران زده و از آنها سلب مالکیت کند اشاره می نماییم:

۵-۱- دفع خطر یا تقلیل آثار حوادث طبیعی

اگر سیلاب یا مواد مذاب یک آتشفشان به سمت شهری راه افتاد که جان شهروندان با ورود آن به شهر به خطر افتد چنانچه بتوان با تخریب برخی از خانه ها و باغات، سیلاب را به مسیر دیگری هدایت نمود بدیهی است با وجود چنین ضرورتی سلب مالکیت از صاحبان املاک مزبور مجاز می گردد و دولت می تواند اقدام لازم را انجام و خسارت وارده را به مالکان پرداخت نماید. هم چنین هنگام وقوع زلزله و مانند آن اگر نجات جان عده ای از مردم منوط به تخریب املاک افراد دیگر و باز کردن راه از مسیر آنها باشد عقل سلیم و البته شارع حکیم اجازه خواهند داد که اقدام لازم در این زمینه صورت پذیرد.

۵-۲- پیشگیری از گسترش خطرات ناشی از عملکرد انسانی

نمونه دیگری سلب مالکیت مجاز دولت اسلامی به سبب وجود ضرورت و اضطرار جواز بهره برداری از داروها و وسائل بهداشتی صاحبان چنین کالاهایی در زمان بحران‌های طبیعی مانند هنگام وقوع زلزله و طوفان و سیل یا هنگام رخ دادن بحران‌های بشری مانند جنگ و بمباران است. بدیهی است در چنین مواقعی که خطر تلف شدن مجروحان و بیماران در میان است صادق‌ترین مصداق ضرورت و اضطرار تحقق داشته و دولت اجازه خواهد داشت تا حریم مالکیت خصوصی اشخاص را نادیده بگیرد و از داروها و وسایل بهداشتی موجود در داروخانه‌ها و انبارها برای حفظ جان و سلامتی مردم و رزمندگان بهره برداری نماید.

۵-۳- ضرورت جنگی - امنیتی

طبق روایات مسلمی که از معصومین (علیهم السلام) رسیده و فقهای عظام بر اساس آنها فتوا داده‌اند هرگاه دشمن با اقدام به تترس، از سپر انسانی برای حمله و مقابله با سپاه اسلام استفاده نماید و گروهی از زنان و کودکان غیر نظامی پیشاپیش لشکر قرار دادند و خود پشت سر آنها حرکت کنند، مجاهدان اسلام مجاز هستند با دشمن به نبرد بپردازند هر چند به کشته شدن غیر نظامیان بیانجامد. با توجه به این حکم که حتی در برخی از روایات آمده است اگر غیر نظامیان سپر قرار داده شده مسلمان هم باشند به خاطر کشته شدنشان گناهی متوجه سپاهیان مسلمان نمی‌شود، به طریق اولی می‌توان دریافت که چنانچه ضرورت جنگی اقتضا کند حکومت اسلامی می‌تواند برای پیشبرد امور نظامی و امنیتی خویش اموال و املاک اشخاص را تملک و از صاحبانشان سلب مالکیت نماید. به طور مثال اگر زمین یا باغ و خانه کسی در موقعیتی قرار داشته باشد که مناسب‌ترین جا برای استقرار پایگاه نظامی یا پاسگاه مرزی برای دفاع یا مقابله با دشمنان اسلام باشد بدون شک تملک آن به شرط پرداخت بها و خسارت وارده، از سوی دولت مشروع مجاز خواهد بود.

نتیجه

هرچند مالکیت خصوصی انسان بر دست آوردها و حاصل کار و تلاشش از سوی عقل و عقلا امری مسلم و پذیرفته شده و شرع و دین هم آن امضا کرده و محترم شمرده است لکن این احترام و حرمت، مطلق و دائمی نیست. زیرا همین عقل و شرع به دولت مشروع حاکم بر جامعه که متولی اجرای عدالت و حفظ نظم و خدمت رسانی به مردم است اجازه می‌دهد تا در مواردی حریم مالکیت خصوصی را نادیده بگیرند و به سلب آن اقدام نمایند. یکی از موردهایی که بر اساس ادله‌ی شرعی دولت می‌تواند به سلب مالکیت از مالکان بپردازد، پیدایش حالت‌های اضطراری برای اشخاص و جامعه است. به دو دلیل دولت دینی مجاز به انجام این اقدام غیرعادی می‌باشد:

۱- طبق قاعده "ضرورت" و "اضطرار" و نص صریح آیات و روایات در حالت اضطراری هر کس مجاز است محظورات و ممنوعات شرعی را نادیده بگیرد و مجازات برای خروج از چنین موقعیتی به املاک دیگران دست اندازی نماید. بنابراین دولت به طریق اولی اجازه خواهد داشت تا جهت رهنپیدن و نجات مردم از وضعیت اضطراری به سلب مالکیت بپردازد. زیرا با دخالت دولت در این گونه موارد برخی از تجاوزها و درگیری‌های شخصی افراد نیز کنترل می‌گردد و از هرج و مرج پیشگیری به عمل می‌آید.

۲- برخی از اقدام‌های معصومین (علیهم السلام) در حالت‌های ضروری و اضطراری نشان می‌دهد که در این گونه حالت‌ها دولت اسلامی موظف به دخالت و جلوگیری از بی‌نظمی و تجاوزهای احتمالی مردم نسبت به یکدیگر می‌باشد. پیامبر اکرم (ص) به خاطر وضعیت اضطراری کمبود آب در مدینه و اطراف آن، مردم را از فروش آب اضافی چاه خود باز می‌داشت و امام علی (ع) با محترکان و عاملان مشکلات و فشارهای اقتصادی برخورد و گاه اموال آنها را مصادره یا به آتش می‌کشید.

بر همین اساس دولت مشروع می‌تواند در مواقعی همچون رخ دادن حوادث غیر مترقبه‌ای چون سیل، زلزله، آتش سوزی، آتشفشان، جنگ و مانند آن برای پیشگیری از گسترش خطر و افزایش تلفات انسانی به تملک اموالی که ضرورت اقتضاء کنند اقدام نماید و پس از رفع ضرورت و عادی شدن وضعیت، خسارت‌های وارده به مالکان را جبران سازد.

📖 کتاب‌نامه:

- * قرآن کریم.
- ** نهج البلاغه.
- ۱- ابادری فومنی، منصور، (۱۳۷۷)، مبانی حقوق عمومی، تهران: نشر دادگستر.
- ۲- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵ق) لسان العرب، قم: ادب الحوزه.
- ۳- ابوالحسین، احمد بن الفارس (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۴- الیاس، انطوان الیاس (۱۳۵۸)، القاموس العصري، ترجمه: سید مصطفی طباطبایی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- ۵- انصاری، ولی الله (۱۳۷۷)، کلیات حقوق اداری، تهران: نشر حقوقدانان.
- ۶- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۸۱ش)، ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش.
- ۷- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق)، الصحاح، بیروت: دارالعلم للملایین.
- ۸- خویی، سید ابوالقاسم موسوی، (۱۴۱۵ق)، مصباح الاصول، قم: موسسه اسماعیلیان.
- ۹- سعدی، ابوحیب (۱۴۰۸ق)، القاموس الفقهی، چاپ دوم، دمشق: دارالفکر.
- ۱۰- سید مرتضی، علی بن حسین موسوی (۱۴۰۵ق)، رسائل الشریف المرتضی، قم: دارالقرآن.
- ۱۱- شهید اول، محمدبن مکی، (۱۳۹۹ق)، القواعد و الفوائد، قم: مکتبه المفید.
- ۱۲- شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی (۱۳۶۲)، کتاب الخصال، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- ۱۳- صدر، سیدمحمدباقر، (بی تا)، اقتصادنا، ترجمه ع. اسپهبدی، تهران: انتشارات اسلامی.
- ۱۴- طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۷۳)، حقوق اداری، تهران: انتشارات سمت.
- ۱۵- طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ق)، مجمع البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- ۱۶- العاملی، شیخ حر (۱۳۹۲)، وسائل الشیعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ۱۷- عراقی، ضیاء الدین (۱۴۱۸ق)، قاعده لاضرر، قم: انتشارات اسلامی.

- ۱۸- علامه حلی، جمال الدین الحسن بن یوسف (بی تا)، تحریر الاحکام، مشهد: موسسه آل البيت (ع).
- ۱۹- فراهیدی، خلیل ابن احمد (۱۴۱۰ ق)، العین، قم: نشر هجرت.
- ۲۰- فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۹ ق)، تفسیر صافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۲۱- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۷)، حقوق مدنی (ایقاع)، تهران: نشر دادگستر.
- ۲۲- مازندرانی، محمد هادی (۱۴۲۵ ق)، شرح اصول کافی، قم: دارالحديث للطباعة و النشر.
- ۲۳- متقی الهمدی، علی، (۱۴۱۳ ق)، کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله.
- ۲۴- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۹)، قواعد فقه، بخش مدنی ۱، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- ۲۵- مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۱ ق) فقه الامام الصادق (ع) ، قم: مؤسسه انصاریان.
- ۲۶- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (بی تا)، زبدة البیان فی أحكام القرآن، تهران: المكتبة الجعفرية لإحياء الآثار الجعفرية.
- ۲۷- منصور، جهانگیر، (۱۳۸۸) مجموعه قوانین، اساسی و مدنی، تهران: نشر دوران.
- ۲۸- موسوی خمینی، سید روح الله الموسوی (۱۳۶۰)، تحریر الوسیله، قم: مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ۲۹- _____ ، _____ ، (۱۳۷۲)، انوار الهدایه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- ۳۰- _____ ، _____ ، (۱۳۸۱ ق)، مکاسب محرمة، قم: المطبعة العلمیه.
- ۳۱- نائینی، محمد حسین (بی تا)، اجودالتقریرات، قم: کتابفروشی مصطفوی.
- ۳۲- هاشمی شاهرودی، سید محمود، مجله فقه اهل بیت (علیهم السلام)، قم: مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام.
- ۳۳- وطنی، امیر (۱۳۸۶)، بررسی فقهی اضطرار و ضرورت، سایت اینترنتی پرتابل علوم انسانی و اسلامی.

